

بررسی روابط خارجی شروانشاهان دربندی (سلالة دوم ۹۴۵ - ۷۸۰ هـ ق / ۱۵۳۸ - ۱۳۷۸ م)

دکتر کورش صالحی*

محرم قلی‌زاده**

چکیده

آغاز حکومت سلالة دوم شروانشاهان دربندی در شروان، با یورشهای تیموری هم زمان بود. شیخ ابراهیم دربندی (۸۲۱-۷۸۰ هـ.ق-۱۴۱۸-۱۳۷۸ م)، بنیان گذار سلسله محلی مذکور و دو تن از جانشینان او توانستند با تنظیم روابط خارجی، بیش از یک قرن دولت محلی شروان را در مقابل امپراتوری‌های قدرتمند تیموری و ترکمن‌ها محافظت کنند. شیخ ابراهیم به حاکمیت تیمور گردن نهاد و خلیل الله نیز، هم با تیموریان و هم آق‌قویونلوها رابطه دوستانه‌ای برقرار کرد. فرخ یسار، جانشین خلیل الله از تابعیت تیموریان سرباز زد و به تدریج به قرابت سیاسی و سببی با آق‌قویونلوها روی آورد. سرانجام ضعف روزافزون مهمترین متحد شروانشاه، یعنی آق‌قویونلوها و نیز قدرت پویای معنوی - دنیوی شیوخ صفویه در سال ۹۴۵ هـ.ق/۱۵۳۸ م. به دوره درخشان روابط خارجی آن دولت محلی و عمر خاندان دربندی خاتمه داد. این تحقیق در پی اثبات این فرضیه است که در این دوره سیاست خارجی شروانشاهان دربندی در قبال دولت‌ها و امپراتوری‌های بزرگ منطقه تا حد زیادی مثبت و سازنده بوده است.

واژه‌های کلیدی

شروانشاهان دربندی، روابط خارجی، تیموریان، ترکمانان، صفویه

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول) salehi@lihu.usb.ac.ir

** کارشناس ارشد تاریخ

مقدمه

یورش تیمور به ایران، هرچند یکی از فجایای تاریخی این سرزمین محسوب می‌شود، اما حداقل به دوره فترت بعد از مغول پایان داد. تیمور تمام امرا و حکام محلی را که بعد از فروپاشی ایلخانیان و با استفاده از شرایط نبود قدرت مرکزی، حکومتی را در ایلات و ولایات مختلف تشکیل داده بودند؛ یا مانند دولت‌های سربداران و آل کرت از میان برداشت و یا آنها را به عنوان امرا و حکام دست‌نشانده خود، باقی گذاشت. در دوره جانشینان او، اقتدار و قدرت حکومت مرکزی دوباره رو به ضعف رفت و این بار دوره فترت بعد از تیمور آغاز گشت که خودنمایی و تلاش‌های مرکزگريزانه حکام و دولت‌های محلی در عرصه سیاسی ایران از ویژگی‌های عمده این دوره محسوب می‌شود. در دوره فترت بعد از تیمور، به استثنای دوره سلطنت اوزون حسن آق‌قویونلو و چند تن از امرای قدرتمند قراقویونلو مانند قرايوسف، امیر ترکمن دیگری که بتواند شاهزادگان و امرای ترکمن و غیرترکمن و یا حکومت‌های محلی را به معنای واقعی کلمه تحت تابعیت قدرت مرکزی نگه دارد، ظهور نکرد. بنابراین، عدم تمرکز سیاسی تا روی کار آمدن دولت صفویه همچنان تداوم یافت. در طول این دوره، یعنی از پایان فترت بعد از مغول تا پایان فترت بعد از تیمور، شروانشاهان دربندی به عنوان یکی از دولت‌های محلی در عرصه سیاسی منطقه ظهور کردند. اهمیت و جایگاه تاریخی و سیاسی این دولت محلی مسلمان، بویژه در گرو توجه به موقعیت مرزی آن در مقابل اردوی زرین (آلتان اردو) و دولت‌های مسیحی اروپای شرقی قابل درک خواهد بود. همچنین در شرایطی که بسیاری از حکومت‌های محلی ایرانی در این دوره مقهور قدرت‌های برتر شدند و از میان رفتند و یا

حداقل قدرت احیاء را از دست دادند؛ سه شروانشاه نخست‌خاندان دربندی توانستند بیش از یک قرن در مقابل تیموریان، اردوی زرین، و ترکمن‌ها مقاومت کنند و حتی در مواقعی تا حد قدرت نخست قفقاز و ملجاء دیگر حکام آن منطقه ارتقا یابند. به طور خلاصه، مطالعه تاریخ روابط خارجی دولت محلی شروان در طول قرن نهم هجری، از وجود رفتار و کنش سیاسی خاصی در ذهنیت و عمل سران آن دولت حکایت دارد. در مقاله حاضر تلاش شده است تا کیفیت و ماهیت روابط خارجی سه شروانشاه نخست از خاندان دربندی (سلاله دوم) مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

حدود شروان در اوایل کار شروانشاهان دربندی

شروان ناحیه‌ای است در جنوب شرقی قفقاز که حدود آن در دوره‌های مختلف تغییرات مختصری داشته است. نام شهر شماخی، شهر تاریخی شروان، منسوب است به شماخ بن شجاع، امیر عرب که تحت امر والی ارمنستان، سعید بن سالم باهلی و در دوره هارون الرشید عباسی بر این شهر امارت داشت (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۰۱).^۱ در طول تاریخ حدود جغرافیایی شروان با توجه به حوزه قدرت و قلمرو فرمانروایی شروانشاهان وسیع یا محدود می‌شد. به همین دلیل است که نمی‌توان مرز بندی دقیقی از شروان که بر تمام ادوار تاریخی صدق کند، قائل شد. اما گذشته از این، در میان منابع موجود تاریخ نگاری نیز راجع به حدود جغرافیای سیاسی شروان اتفاق نظر وجود ندارد. گاهی دربند در حوزه شروان شمرده شده است و گاهی جدا از آن بوده است.^۲ همین نکته راجع به منطقه شکی نیز صادق است. اما جدای از موارد اختلاف برانگیز فوق می‌توان حدودی تقریبی برای شروان قائل شد. در دوره مغول و تا قبل از آن، ناحیه میان دربند و رود کر را به

او و پدرش از بیم هوشنگ در یکی از دهات شکی مخفی بودند و شیخ ابراهیم تا مرگ هوشنگ در ۷۸۰ هـ. ق / ۱۳۷۸ م. پنهان می‌زیست. در آن تاریخ مردم شروان از وی خواستند تا حکومت بر ایشان را قبول کند (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۴۵). این روایت با کمی تلخیص در کتاب گلستان ارم نیز دیده می‌شود (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۰۵). بر اساس تحقیق جدیدی که اخیراً صورت گرفته، طبقه زمینداران شروان بودند که از شیخ ابراهیم درخواست کردند تا حکومت را به دست گیرد (Mammadov, 2002: 5). با اعتماد به منابع فوق، می‌توان این گونه حدس زد که سلطنت ابراهیم با درخواست و رضایت مردم شروان آغاز شد.

حکومت شیخ ابراهیم و آغاز تهاجم تیمور

دوره شروانشاه امیر شیخ ابراهیم، از ادوار مهم تاریخی برای شروان محسوب می‌شود. این دوره با ظهور امیر تیمور کورکان مصادف است. هجوم امیر تیمور به ایران در جریان فتوحات سه گانه، در کنار وجود همسایه قدرتمند دیگری چون خان دشت قپچاق (یا اردوی زرین)، برای شروانشاه موقعیت حساسی را خلق کرد. قبل از اینکه لشکر کشی تیمور به قفقاز موقعیت ابراهیم را متزلزل کند، شروانشاه توانسته بود پایه‌های حکومت خود را تحکیم بخشد. برای نمونه، هنگامی که خان اردوی زرین شادی بیگ در نتیجه خیانت یکی از امرای خویش، آیدکو به دربار شروانشاه ملتجی شد، شروانشاه از پذیرفتن درخواست آیدکو مبنی بر استرداد شادی بیگ خودداری کرد (نطنزی، ۱۳۳۶: ۳۹). هردو این رویدادها، یعنی التجاء شادی بیگ به شروانشاه و مقاومت شیخ ابراهیم در مقابل فشار آیدکو که صاحب اردوی زرین بود، حاکی از اقتداری است که شروانشاه تا این مدت به دست آورده است. اما این اقتدار برای

عنوان شروان می‌شناختند. در دوره بعد از مغول، نیز مهمترین شهر این ناحیه شماخی بود (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۰۶). دوره شروانشاهان^۳ دربندی، در بند واقع در شمال شرقی قفقاز جنوبی، حد شمالی؛ شکی و رود کر حد غربی؛ دریای خزر حد شرقی؛ و رود ارس نیز حد جنوبی ناحیه شروان محسوب می‌شود (لسترنج، ۱۳۶۳: ۱۸۸ به بعد و رئیس‌نیا، ۱۳۸۰: ۵۰-۴۵).

شروانشاهان دربندی

در تاریخ شروان تا قبل از سال ۷۸۰ هـ. ق سه طبقه (باسورث، ۱۳۸۱: ۲۸۱ و سلماسی‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۲۲) یا خاندان از شروانشاهان زمام کار را بدست گرفته بودند (دایره المعارف فارسی، ۱۳۸۳: ۲ / ۱۴۷۵ - ۱۴۷۴).^۴ با جلوس شیخ ابراهیم دربندی بر تخت سلطنت این منطقه، حکومت آخرین طبقه از شروانشاهان آغاز شد که تا زمان سقوط شروانشاه شاهرخ بن سلطان فرخ در ۹۴۵ هـ. ق بدست طهماسب اول صفوی روی کار بودند. گویا عنوان این خاندان که دارای رابطه خویشاوندی با شروانشاهان قبلی بودند بر گرفته از خاستگاه آنان، یعنی دربند، باشد. به رغم سکوت منابع، می‌توان این گونه حدس زد که اسلاف شیخ ابراهیم تحت نظر شروانشاهان خاقانی بر دربند حکومت داشته‌اند.

راجع به ابتدای کار شیخ ابراهیم، موسس سلسله شروانشاهان دربندی و چگونگی روی کار آمدن وی، در منابع داستانی است که بیشتر به خیال پردازی می‌ماند. البته لازم به توضیح است که احوال شروانشاه فوق در بیشتر منابع متعلق به دوره تیموریان، تنها از سال ۷۸۸ هـ. ق / ۱۳۸۶ م. به بعد یعنی از زمان آغاز روابط شروانشاه با تیمور روشن است. مینورسکی از منجم باشی نقل کرده که، ابراهیم پس از پسر عموی خود هوشنگ بن کاووس شروانشاه به سلطنت رسید.

مقابله با قدرت نظامی تیمور ناکافی بود. به هر حال در سال ۷۸۸ هـ. ق/۱۳۸۶م. نخستین تماس میان شیخ ابراهیم و تیمور صورت گرفت (نطنزی، ۱۳۳۶: ۳۹) تیمور در حوالی سال مذکور با لشکرکشی به قفقاز، تمام ناحیه را تحت سلطه خود درآورد. اما از شیخ ابراهیم انتظار واکنش خاصی نمی‌رفت. چون وی تا از وارد شدن به ماجراهای بد فرجام پرهیز کند. شیخ ابراهیم در مقابل فاتح جغتایی ابراز انقیاد کرد و طبق گفته منابع، تیمور حاکمیت ناحیه وسیعی از قفقاز جنوبی را با منشور و میثاق به او بخشید (یزدی، ۱۳۳۶: ۲۹۷؛ خواندمیر، ۱۳۴۳: ۴۳۸؛ ابن عربشاه، ۱۳۳۹: ۷۸). منجم باشی نقل می‌کند که ابراهیم برای کسب رضایت تیمور، هشت تن غلام به وی تقدیم کرد و خود نیز به عنوان نهمین غلام، در میان غلامان اهدایی قرار گرفت (منجم باشی، ۱۲۸۵: ۱۷۷/۳؛ مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۵۰). در مقابل تیمور نیز دارای آن بینش سیاسی لازمه بود تا اتحاد چنین باج‌گزاری را محفوظ دارد. در سفر جنگی دوم تیمور به قیچاق (۷۹۷ هـ. ق/۱۳۹۵م.) که منجر به قتل توقتمیش گردید، ابراهیم دوباره خدمات زیادی انجام داد (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۲۸). از این تاریخ به بعد در بیشتر لشکرکشی‌های بزرگ تیمور، شیخ ابراهیم نیز حضور یافت.^۵ از این گذشته هر موقع که گذر تیمور به شروان می‌افتاد، شیخ ابراهیم برای استقبال از وی جشن‌های با شکوهی ترتیب می‌داد (یزدی، ۱۳۳۶: ۵۵۸؛ خواندمیر، ۱۳۴۳: ۴۳۸ - ۴۶۶) که هر کدام از این جشن‌ها برای شروانشاه مخارج زیادی دربرداشت.

در سال ۷۸۹ هـ. ق/۱۳۸۷م. که تیمور برای تنبیه خان اردوی طلایی عازم دشت قیچاق بود، شروانشاه به سلیک التزام وی پیوست (غفاری، ۱۳۴۳: ۱۹۳؛ خواندمیر، ۱۳۴۳: ۵۶۹). البته شیخ ابراهیم بعد از فتح تبریز که اندکی پس از مرگ تیمور دست داد، باز هم با تغییر موضع، نام شادی بک را در خطبه تبریز آورد.

به هر حال در تاریخچه روابط شیخ ابراهیم با تیمور ملاحظه می‌شود که در فتح آنقره (۸۰۴ هـ. ق/۱۴۰۲م.)^۶ شروانشاه در برانغار^۷ لشکر تیمور حضور داشت (یزدی، ۱۳۳۶: ۵۶۰. به بعد؛ باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۵۰). همچنین ابراهیم در فتح مسکو و حاجی طرخان (آستراخان امروزی) توسط تیمور در ۷۹۷ هـ. ق/۱۳۹۵م. در اردوی وی حضور داشت (یزدی، ۱۳۳۶: ۵۵۵) البته باید خاطر نشان کرد که پیروزی تیمور بر اردوی زرین به نوعی پیروزی ابراهیم نیز محسوب می‌شد؛ زیرا با حصول این موفقیت سایه خطر یکی از دو قدرت تهدید کننده شروان - تیمور و توقتمیش - از میان رفت.

در مورد اینکه تعداد لشکریان شروانی حاضر در این اردو کشتی‌ها چقدر بوده است، اطلاعی در دست نیست، اما نباید تعداد آنها را بسیار زیاد تصور کرد. در واقع تعداد نظامیان شروان در این دوره به قدری بوده است که قادر به حفظ استقلال داخلی در مقابل دول ضعیف منطقه بود ولی این نیروی نظامی در مقابل سپاهیان قرايوسف ترکمان به هزیمت می‌رفت. بعد از غلبه تیمور بر توقتمیش، نفوذ ابراهیم بیشتر شد و او توانست با درایت به استحکام موضع شروان در برابر دشمنان احتمالی بپردازد.

به نظر می‌رسد که روش سیاسی شیخ ابراهیم در مقابل تیمور همان سیاست گرایش به جانب قدرت است. بغیر از این هر توصیف دیگری از عملکرد سیاسی وی با وقایع تاریخی ناسازگار خواهد بود. چرا که تغییر موضع وی در زمان جانشینان ضعیف تیمور نیز بسیار محسوس است. بنابراین ادعای بارتولد مبنی بر اینکه ابقای موجودیت شروانشاه تنها با موافقت شاهرخ صورت گرفته بود (بارتولد، ۱۳۷۵: ۱۲۶)، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد.^۸ در واقع تائید از سوی سلطان تیموری چندان جدی نبوده است؛ اما همان گونه که در

به بهانه از دست رفتن حداقل قلمرو موجود، آن را امتحان کند. بلکه او در مواقعی که فرصت را مناسب تشخیص نمی‌داد و با سرکرده و امیر قدری مواجه می‌شد، به داشته‌های اندک نیز اکتفاء می‌کرد. در مورد فوق نیز که تبریز را به جلاریان واگذاشت، به احتمال قوی خود را برای مقابله با آنها عاجز دیده بود. او با زیرکی عقب نشینی خود را حمل بر حفظ دوستی با آل جلایر نمود. در واقع اگر شروانشاه به وجود رابطه مثبت سابقه داری با جلاریان معتقد می‌بود نمی‌بایست با دشمن سرسخت آنها یعنی تیمور به ترتیبی که شرح آن گذشت کنار می‌آمد. مخصوصاً اینکه نباید این احتمال را از نظر دور داشت که عقب نشینی لشکر شروانشاه، بدنبال آگاهی از اتحاد سست و غیرقابل اعتماد امرای سپاهی آذربایجان و حاکم تبریز با شیخ ابراهیم و تمایل آنان به قرايوسف ترکمان صورت گرفته است (Mammadov, 2002: 20).

وقایع نشان می‌دهد که در دوره بعد از تیمور، ابراهیم به سوی استقلال تمام عیار شتاب می‌کرد و سعی در این امر داشت تا از میان سه قدرت پیرامون خویش (شاهرخ تیموری، قرايوسف قراقویونلو و احمد جلایری) باجگذار هیچ یک از آنها نباشد. شروانشاه قبل از ۸۰۸ هـ. ق / ۱۴۰۶ م. این تمایل را با شورش علیه امیرزاده تیموری حاکم آذربایجان نشان داده بود. در این شورش تمام حکام و امرای محلی ناحیه همچون: بسطام جاگیر (حاکم اردبیل)، حکام شکی، گنجه و گرجستان به اردوی شروان پیوسته بودند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۱۷۰-۵۱۶۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۲/۱) این صف آرایی در مقابل اخلاف تیمور، هرچند بی‌زد و خورد بود، اما گسترش حوزه نفوذ شروانشاه و تمایلات باطنی وی را آشکار می‌کند. بی‌شک جلب دوستی این تعداد حاکم و امیر محلی نتیجه سیاستی دور اندیشانه بود که شیخ ابراهیم در میان طوفان

ادامه مقاله و در شرح وقایع آتی تاریخ این دوره ملاحظه خواهد شد، اتحاد با تیموریان برای مقابله با تهدیدات قراقویونلو لازم بود.

هنگامی که میرزا ابابکر تیموری در سال ۸۰۸ هـ. ق / ۱۴۰۶ م. آذربایجان را به قصد اصفهان و برای مقابله با میرزا عمر ترک کرد، گویا در نتیجه اعمال منافی انصاف عمال محلی از جمله حاکم اردبیل بسطام جاگیر، اوضاع آشفته شده بود و خلق علیه او برخاسته بودند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۱۶۵). در این حین، شیخ ابراهیم از فرصت پیش آمده استفاده کرده، تبریز را تسخیر کرد. وی به مدت یکسال تا ۸۰۹ هـ. ق / ۱۴۰۷ م. تبریز را در اختیار داشت و خطبه به نام شادی بیگ، خان قبچاق خواند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۲۰۹-۵۲۰۸) اما با شنیدن خبر عزیمت احمد جلایری به سوی تبریز سخنانی را بر زبان آورد که خواندمیر آن سخنان را این گونه نقل کرده است: «شیخ ابراهیم برسبیل مشورت، با امرای خود گفت که آذربایجان سال‌های فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده است و ما نسبت به این خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک داشته‌ایم و بنابراین اینک دست ظلمه را از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم به اینجا آمده بودیم. حالا که خداوند مملکت متوجه خانه شده است، مناسب آن است که ما نیز به ولایت خود رویم» (خواندمیر، ۱۳۴۳: ۵۶۹). بنابراین، او تبریز را به احمد جلایری واگذاشته، به قصد شروان عزیمت کرد. اما نمی‌توان به راحتی از اهمیت سخنان شروانشاه گذشت. می‌توان رفتار شیخ ابراهیم را نه در چارچوب بهانه دوستی با جلاریان، بلکه در پیوند با میل باطنی شروانشاه به گسترش حوزه نفوذ خویش - البته تا زمانی که حاکمیت حداقلی او بر شروان تهدید نشود - تفسیر کرد. به عبارت روشن‌تر، شیخ ابراهیم در همه حال مترصد فرصت بود تا قلمرو ارضی خود را گسترش دهد. اما تمایل وی به این امر تا حدی نبود که

تیموری پایه های آن را مستحکم کرده بود.

در رابطه با گرجی ها، صرف نظر از چرخش‌های مقطعی که ابراهیم به ضرورت اطاعت از تیمور در قبال منافع زمینداران و حاکمان گرجی نشان می‌داد، گویا نیت و میل باطنی وی، همان حفظ ارتباط دوستانه با حاکمان مزبور و کسب موضع حامی بوده است. هر چند در بیشتر لشکرکشی‌های تیمور به گرجستان - که دائما توأم با قتل و غارت بود - شیخ ابراهیم حضور داشت (یزدی، ۱۳۳۶: ۲/ ۱۵۷، ۱۶۲، ۳۷۱). ولی در مواردی نیز او با وساطت میان دو طرف در صدد مصون داشتن گرجستان از غضب تیموری برآمده بود. شروانشاه نمونه‌ای از وساطت‌های فوق را در مورد گرگین‌خان گرجی صورت داد (یزدی، ۱۳۳۶: ۲/ ۱۸۰). بنا به گفته خواندمیر، تیمور خود در یک مورد به بخشیده شدن گرگین به احترام شروانشاه اعتراف کرده بود (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۱۸۱). ابراهیم هنگامی که گرگین را با کسب اجازه از تیمور به حضور وی رساند، سخنان خود را با تملق نسبت به امیر جغتایی آغاز کرد و در ادامه به صورت غیر مستقیم به تیمور خاطر نشان کرد که در صورتی که بخواهد مالیات یا غرامتی خارج از توان اهالی به گرجی‌ها تحمیل کند، این کار به زیان هر دو طرف تمام خواهد شد؛ زیرا آنها سرکشی خواهند کرد و غنیمت مورد نظر عاید نخواهد شد. همچنین هنگامی که تیمور با تحمیل غرامت عادلانه‌ای موافقت نمود، شروانشاه نیز پرداخت غرامت مذکور را از طرف گرجی‌ها، تضمین نمود (ابن عربشاه ۱۳۳۹: ۲۱۱-۲۱۰). به احتمال قوی شیخ ابراهیم قصد داشت تا گرجی‌ها را به عنوان همسایه مدیون خود، حفظ کرده، در مواقع لزوم از نیروی کمکی آنها استفاده نماید. این رویه را در برخورد شروانشاه با حکام شکی نیز می‌توان یافت؛ ابراهیم با سیاستی سنجیده موفق شد شکی را به قلمرو خود اضافه کند. اما در اینجا نیز

بحث تسخیر از طریق حمله نظامی مطرح نیست. بلکه این عمل با استفاده درست از فرصت‌های پیش آمده میسر گردید. شرف الدین علی یزدی خبر می‌دهد، هنگامی که ابراهیم در رکاب تیمور عازم فتح گرجستان بود، حاکم شکی یعنی سیدی علی در اتحاد با گرجیان در مقابل تیمور قرار گرفت (یزدی، ۱۳۳۶: ۲/ ۱۵۷). اما بعد از سیدی علی، پسرش سیدی احمد تنها با وساطت شیخ ابراهیم بود که توانست با اجازه تیمور به جای پدر جلوس کند (یزدی، ۱۳۳۶: ۲/ ۱۵۷).

شیخ ابراهیم در نتیجه رفتارهای سنجیده خود در مقابل تیمور، گذشته از آنکه موضع خود را در منطقه مستحکم کرد به برجسته‌ترین شخصیت قفقاز دوره خود نیز تبدیل شد. ابراهیم بهره‌برداری از این موقعیت را تا دوره بعد از تیمور و برای مناقشات با تیموریان و ترکمنان به عقب افکنده بود. نمونه‌ای از این نوع سیاست وی در برخورد با امیرزاده عمر تیموری حاکم آذربایجان و نیز در تسخیر تبریز تحقق یافت؛ درست به پشت گرمی همین حاکمان محلی بود که ابراهیم در مقام مجادله با قرا یوسف، امیر مقتدر ترکمان برآمد.

از بدو قدرت‌گیری قراقویونلوها، در روابط میان ابراهیم و قرایوسف خصومت موج می‌زد. در بررسی منشأ دشمنی ابراهیم و تنفر وی از ترکمنان فرضیه‌هایی در رابطه با عنصر مذهب قابل طرح است که بعد از بررسی وقایع دوره جانشینان ابراهیم بیشتر قابل درک خواهد بود. همه ملوک و والیان منطقه به غیر از شیخ ابراهیم، بعد از غلبه قرایوسف بر احمد جلایری، از وی اطاعت کردند. بنا بر گفته خواندمیر «سبب توهم شروانشاه آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز، پسر خود ملک کیومرث را جهت امداد به معسکر بغدادیان [جلایریان] فرستاد» (خواندمیر، ۱۳۴۳: ۳/ ۶۰۴). این سپاه کمکی در نزدیکی تبریز از ترکمنان قراقویونلو شکست خورد و کیومرث را برای طی کردن

طرفه بوده است و امیر ترکمان به هیچ عنوان انتظاری بیش از دریافت باج و خراج نداشته است.

مهمترین وقایع سیاسی و نظامی در روابط شروانشاه شیخ ابراهیم و تیموریان و قراقویونلوها به شرح فوق است. او بعد از چهل سال زمامداری در ۸۲۱ هـ. ق/ ۱۴۱۷ م. مرد و تخت خود را به پسرش خلیل الله اول واگذاشت. با این اوصاف شروانشاه تا فرارسیدن مرگ خود، حکومت شروان را از استقلال قابل ملاحظه‌ای برخوردار کرد. هرچند در دوره قراقویونلوها از اقتدار سابق او کاسته شد ولی برتری شروان در منطقه محفوظ ماند. شفاعت تبریزی‌ها نشان از مردم‌داری بالای حکومت وی بود. گرایش به اطاعت تام از تیمور در مقابل خانات اردوی زرین، ایجاد ارتباط دوستانه با خانات فوق بعد از مرگ تیمور، گرایش به استقلال در زمان جانشینان ضعیف تیمور، روابط نامطمئن با ملوک گرجی و اطاعت از قرایوسف بعد از پی بردن به قدرت زیاد وی، همه نمونه‌هایی از سیاستمداری وی هستند. در واقع ابراهیم ضمن این که پایه‌های حکومت خود را در شروان مستحکم گردانید، توانست برخی از دربارهای خرد پیرامونی را نیز تحت حمایت خویش درآورده، از این طریق حوزه جغرافیای سیاسی شروان را گسترش دهد. او برای اخلاف خویش موقعیتی در منطقه فراهم کرد تا با حکومت‌های طولانی خویش نمونه‌ای استثنائی در تاریخ شروان باشند.

جانشینان شیخ ابراهیم و روابط آنها با تیموریان و ترکمنان

پس از شیخ ابراهیم، از میان فرزندان متعدد وی، خلیل الله اول به تخت نشست. دوره چهل و هفت ساله حکومت وی که از ۸۲۱ تا ۸۶۷ هـ. ق/ ۱۴۶۳-۱۴۱۸ م. طول کشید، دوره‌ای از آرامش و ثبات داخلی

مدت اسارت خود به ارجیش فرستادند (فاروق سوم، ۱۳۶۹: ۱۰۰). شروانشاه برای استخلاص فرزند هدایا و سفیرانی را نزد قرایوسف فرستاد. اما با تصور اینکه همکاری کیومرث با قرایوسف به استقلال دولت او لطمه وارد کرده است، و نیز از آنجا که حاکمیت تام و مستقل شروان را در درجه اول اولویت قرار داده بود، با وجود استخلاص کیومرث از اسارت قرایوسف، فرزندش را کشت. ابراهیم بعد از حقارتی که نصیبتش شد، تصمیم گرفت تا برای جنگ با قرایوسف نیروهای خود را گرد آورد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۳۱۰-۵۳۰۷). همانطور که ذکر گردید، در این لشکر کشی، شاه گرجی و سایر حکام و والیان منطقه نیز با خدم و حشم به ابراهیم پیوسته بودند. جنگ در ساحل ارس به سال ۸۱۵ هـ. ق/ ۱۴۱۲ م. به وقوع پیوست که برای متحدان نتیجه‌ای شوم داشت. زیرا آنها در مقابل نیروهای ترکمن مغلوب شدند و شروانشاه همراه با فرزندان خویش و قاضی شروان، مولانا ظهیرالدین، و پادشاه گرجستان به اسارت ترکمنان درآمد (منجم باشی، ۱۲۸۵: ۱۷۷/۳؛ قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۱۳)؛ اما وسعت نظر قرایوسف، شفاعت تجار و پیشه‌وران تبریز و مهارت شیخ ابراهیم در تملق و سخن پردازی، از درجه مصیبت کاست (روملو، ۱۳۸۴: ۱/۱۹۸-۱۹۷؛ سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱۴۱/۲). قرایوسف، کنستانتین و سیصدتن از سربازان گرجی را به تیغ مرگ سپرد (قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۱۳). اما ضمن قبول تمام خزاین شروانشاه و ضمانتی که مردم تبریز در قبال آزادی وی پذیرفته بودند، تمام قلمرو سابق ابراهیم را به وی برگرداند: «ما حکومت شروان را از حدود شکی تا دربند باب‌الابواب از بلاد بقاع به دستوری که بیشتر امیر شیخ ابراهیم متصرف بود به او ارزانی داشتیم» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۳۱۱). به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که خصومت میان دو امیر شروانی و ترکمان یک

۱۴۶۸ تا ۱۴۵۱) نیز وفادار بود و گویا هیچ‌گونه تغییری در نگاه وی نسبت روابط با تیموریان ایجاد نشده بود. احتمالاً وجود دشمن مشترک یعنی ترکمنان قراقویونلو که تمایلات شیعی نیز داشتند، عامل مهمی در این گرایش بوده است. حمله اسکندر قراقویونلو به شروان در ۸۳۸ هـ. ق / ۱۴۳۴ م. با عقب نشینی از طرف شروانشاه پاسخ داده شد. زیرا شروانشاه به هیچ عنوان قادر به مقابله با چابک‌سواران ترکمن نبود. ترکمن‌ها خلیل را فراری دادند و تا دربند پیش رفتند (غفاری، ۱۳۴۳: ۱۹۳؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۱۵). در این محاصره، امدادطلبی از شاهرخ و یا آق‌قویونلوها تنها راه چاره محسوب می‌شد و به این ترتیب شروانشاه خطر را موقتاً دفع کرد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱۰۹؛ خواندمیر، ۱۳۴۳: ۶۲۴/۳). او سفرایی را نزد دربارهای آق‌قویونلو و شاهرخ گسیل داشت که هر کدام وضعیت شکننده شروان در مقابل اسکندر را گزارش دادند^۹ (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱۰۷). پیش‌تر، خلیل الله نیاز مبرم به یک حامی برتر مانند تیموریان را هنگامی که موقعیت وی به واسطه شورش برادرانش در ۸۳۸ هـ. ق / ۱۴۳۴ م. تهدید شد، به اثبات رسانیده بود (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۵۱؛ روملو، ۱۳۸۴: ۷۲). هرچند بنا به گفته حسن بیگ روملو، چند تن از اعضای ناراضی خاندان از جمله گشتاسف فرزند منوچهر،^{۱۰} به شاهرخ پناهنده شدند (روملو، ۱۳۸۴: ۷۲)، ولی موقعیت شروانشاه از این تاریخ به بعد بلامعارض گردید و دوستی مابین او و شاهرخ مستحکم شد.^{۱۱} خلیل الله با توسل به تدبیر و دوراندیشی به هیچ عنوان حاکمیت قراقویونلوها را به رسمیت نشناخت و با جلب حمایت دو رقیب و مخالف عمده قراقویونلوها، یعنی تیموریان و آق-قویونلوها توانست موجودیت حکومت خود را به عنوان قدرت منطقه‌ای مستقل تداوم بخشد. او هنگامی که در ۸۶۷ هـ. ق / ۱۴۶۳ م. جای خود را به پسرش

در قلمرو شروان است. همچنین جلوس وی بر تخت شروان بعد از پدرش، نشان از استقلال نسبتاً محسوسی است که حاکمان شروان در انتخاب جانشین خویش به دور از نظر و دخالت قدرت‌های برتر داشتند. خلیل الله شروانشاه سیاست‌های پدرش در حوزه روابط خارجی را تا حدی بدون تغییر دنبال کرد. شاهرخ تیموری در نتیجه تحرکات قرايوسف قراقویونلو و پسرش اسکندر در آذربایجان، مجبور شد تا مابین ۸۲۳ تا ۸۳۸ هـ. ق / ۱۴۳۴ - ۱۴۲۰ م. سه بار به آذربایجان و قفقاز لشکرکشی کند (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۵۱). اولین بار در ۸۲۳ هـ. ق خلیل الله در قشلاق قراباغ به خدمت شاهرخ رسید (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۳۴۴؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۳). اولین ملاقات که همراه با عرض پیشکش‌های شاهانه به حضور شاهرخ بود، به خوبی بیانگر تمایل شدید شروانشاه برای کسب حمایت جانشینان تیمور در مقابل امرای مختلف ترکمان است. شاهرخ در قوریلتهای قراباغ، دوشیزه‌ای از خاندان تیموری را به عقد خلیل الله در آورد. بنا به گفته میرخواند هدف شاهرخ از این اقدام آن بود که شروانشاه «محسود اقران گردد» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۳۴۶). البته اهمیت شروانشاه را به عنوان متحدی برای تیموریان در مقابل قراقویونلوها، نباید در این حسن نظر شاهرخ بی تاثیر دانست. خلیل الله گزارش دست‌درازی‌های اسکندر بن قرايوسف به شروان و تاخت‌تازهای وی در آذربایجان را (سال ۸۳۸ هـ. ق / ۱۴۳۴ م.) به سمع شاهرخ رسانید (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۱-۵۴-۵۵). اگر چه شیخ ابراهیم گسست تدریجی و ایستگی سیاسی نسبت به جانشینان تیمور را با فتح تبریز در ۸۰۸ هـ. ق / ۱۴۰۶ م و اقرار دوباره به سروری احمد جلایری نشان داد، ولی خلیل الله آن گونه که به شاهرخ اظهار تابعیت می‌کرد، نسبت به ابوسعید تیموری (دوره سلطنت: ۸۷۳ - ۸۵۵ هـ. ق / ۱۴۶۹ -

وی را در مقابل اوزون حسن آق‌قویونلو تقویت کرد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۶۲۹). نبرد میان اوزون حسن و ابوسعید به اسارت و قتل امیر تیموری منجر گردید (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۵۲؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۲۰). درد دل های امیر تیموری هنگام اسارت در اردوی اوزون حسن، مقدمات قتل وی را فراهم آورد. گفته‌های ابوسعید، علت اصلی شکست لشکر تیموری را نیز روشن می‌کند. ابوسعید خطاب به قاضی شروان - که به عنوان سفیر شروانشاه در اردوی اوزون حسن حضور داشت - گفته بود: « بواسطه مخالفت شروانشاه و باز گرفتن ماکولات، امیر حسن بیک بر لشکر جغتای استیلا یافت والا این صورت کجا میسر می‌شد؟» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۶۳۶). قاضی شروان که با شنیدن این سخنان ابوسعید، از عواقب سوء آزادی دوباره وی برای شروان آگاه شده بود، در اعدام او نقش فعالی ایفا کرد (خواندمیر، ۱۳۴۳: ۱۰۳/۳؛ باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۰۱).^{۱۲} به هر حال ترک جبهه ابوسعید و خیانت به وی از جانب شروانشاه، یک مصلحت سیاسی بوده است. مصلحتی که با تهدیدهای اوزون حسن قوت گرفت (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۶۳۲-۵۶۳۱) و آغاز گر روابط مستحکم و دوستانه شروانشاه و آق‌قویونلوها شد. در این مرحله نیز نقش شروان به عنوان خراجگذار اثبات گردید اما اصل سیاسی روابط خارجی شروانشاهان دربندی، یعنی تغییر جهت به طرف قدرت برتر و کسب حمایت آن، مانند دوره ابراهیم و خلیل الله، همچنان استمرار یافت. حادثه مذکور در روابط دوستانه میان شروانشاهان و تیموریان نقطه پایانی بود. در واقع فرخ یسار بعد از پی بردن به ضعف نهایی تیموریان در غرب، در صدد یافتن متحدی قوی برای خویش برآمد و در نتیجه سلطنت و اتباع خویش را از حوادث و خطراتی که ممکن بود با دشمنی علیه آق-قویونلوها پدید آید، مصون نگه داشت. در اینجا نیز

فرخ یسار واگذاشت (غفاری، ۱۳۴۳: ۱۹۳؛ منجم باشی، ۱۲۸۵: ۱۷۷)، تاج و تخت شروان هم از لحاظ داخلی و هم از ناحیه تهدیدات خارجی وضعیت مطمئنی داشت. در دوره فرخ یسار (دوره سلطنت: ۹۰۶-۸۶۷ هـ. ق/۱۵۰۱-۱۴۶۳ م.) پسر و جانشین خلیل الله اول، روابط سیاسی منطقه دچار تغییراتی شد که خود نتیجه ورود بازیگران جدید به این عرصه و به دنبال آن ضعف و حذف قدرت‌های قبلی در عرصه سیاسی بود. در رقابت میان جهانشاه و اسکندر قراقویونلو، شاهرخ حکومت جهانشاه را به رسمیت شناخته، او را مورد حمایت خود قرار داد (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۶۹۰). جهانشاه نیز بعد از مرگ شاهرخ در صدد برآمد تا تمام حکام خرد پیرامونی از جمله شروانشاه را به تابعیت خود درآورد. جهانشاه، در ۸۶۱ هـ. ق/۱۴۵۷ م. تصمیم گرفت تا برای تابع نمودن شروانشاه که از قبول برتری خان ترکمن احتراز داشت، به شروان لشکرکشی کند ولی او مسیر این لشکر را به طرف دیار بکر تغییر داد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۷۵-۳۷۴). با اینکه این اوضاع، فرخ یسار را در وضعیت سختی قرار داد اما خطر حمله قراقویونلوها در سال بعدی با حمله اوزون حسن آق‌قویونلو قتل جهانشاه بدست وی، مرتفع گردید (طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۲۴-۴۳۴). از طرف دیگر تیموریان از مدت‌ها قبل قسمت‌های غربی قلمرو خویش را به نفع قراقویونلوها از دست داده بودند و بعدها نیز تلاش‌های جانشین شاهرخ، امیرزاده ابوسعید برای احیای دوباره امپراتوری با مقاومت شدید امرای آق‌قویونلو مواجه شد. فرخ یسار روابط دوستانه با ابوسعید تیموری را تا سال ۸۷۳ هـ. ق/۱۴۶۹ م. ادامه داد. در ۸۷۲ هـ. ق/۱۴۶۸ م. که ابوسعید با استفاده از کشمکش‌های میان دو تیره ترکمن، از هرات به قصد تصرف آذربایجان حرکت کرد، فرخ یسار با ارسال آذوقه و نیروی کمکی

ایجاد پیوندهای سببی به عنوان ابزاری در دیپلماسی مورد استفاده قرار گرفت. یعقوب آق‌قویونلو، شیخ حیدر صفوی و فرخ یسار را به دامادی خویش پذیرفته بود. علاوه بر این یکی از پسران یعقوب، به نام بایسنقر، داماد شروانشاه بود (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

زمانی که امپراتوری آق‌قویونلو نیز بعد از فوت یعقوب (۸۹۶ هـ. ق / ۱۴۹۱ م.) رو به ضعف نهاد، گویا شروان به تناسب ضعف دولت ترکمن، به قدرت خود می‌افزود. در کشمکش میان دو تن از فرزندان یعقوب، رستم و بایسنقر، شروانشاه بایسنقر را به مال و لشکر یاری داد (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۰۳-۱۰۲؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۱۲۵؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۲۵۵). مسلماً ضعف آق‌قویونلو وضعیت مطلوبی برای فرخ یسار نبوده است. زیرا از مدت‌ها قبل در منطقه آذربایجان و آناتولی، قدرتی دنیوی - معنوی در حال شکل گرفتن بود که در این زمان حتی موجودیت شروانشاهان را نیز تهدید می‌کرد. این مورد اخیر بی‌اعتباری هر گونه نظری را که بر نقش شروانشاه در تجزیه یا تضعیف امپراتوری آق‌قویونلو تاکید داشته بر ملا می‌کند. مخصوصاً اینکه بایسنقر داماد فرخ یسار بود و این امر در توجیه کمک وی به بایسنقر کافی است. به هر حال بعد از مرگ یعقوب، دوره انحطاط آق‌قویونلوها، یعنی آخرین متحد قدرتمند شروانشاهان نیز آغاز شد.

در پروسه ظهور و رشد صفویه تمایل به ایجاد دسته‌های نظامی و کسب قدرت دنیوی در کنار حفظ قدرت و مقام معنوی از زمان رهبری شیخ جنید بر طریقت صفویه، آغاز شد (سیوری، ۱۳۷۴: ۱۱). این قدرت جدید به مرور زمان تبدیل به خطری جدی برای سایر حکومت‌ها و دولت‌های منطقه شد (خزایی، ۱۳۸۲: ۲۹۷). شیخ جنید، نخستین تحرکات نظامی خود را با حمله به سرزمین چرکس‌ها آغاز کرد که مسیر آن از شروان می‌گذشت. بنا به گفته مولف گلستان ارم، امیر

خلیل الله به تحریک اهالی طبرسران (واقع در شمال شروان) مانع گذر جنید شد. اما همین منبع در ادامه به خاک‌سپاری نعش شیخ صفوی توسط عده‌ای از مردم همان ناحیه که هوادار صفویه بوده‌اند، اشاره کرده است (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۱). تعداد انبوه لشکریان جنید که به ده هزار تن می‌رسید، این احتمال را تقویت می‌کند که هدف وی فتح شروان بوده است. البته این هدف با قتل وی بدست خلیل الله در طبرسران به سال ۸۶۰ و یا ۸۶۴ هـ. ق / ۱۴۵۶ و یا ۱۴۶۰ م (ترکمان، ۱۳۳۵: ۱۸/۱؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۳۸؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۲-۲۶۱) تا ظهور شاه‌اسماعیل صفوی به تعویق افتاد.

شیخ حیدر، پسر و جانشین جنید بعد از دو عملیات جنگی موفقیت آمیز علیه چرکس‌های قفقاز (روملو، ۱۳۸۴: ۸۵۹ و ۸۶۴)، در سومین لشکر کشی مصیبت‌بار خویش، توسط فرخ یسار منکوب گردید. این واقعه در پی تعرض آشکار قزلباش‌ها به شماخی در ۸۹۳ هـ. ق / ۱۴۸۸ م. صورت گرفت و نیروهای یعقوب ترکمن - که در حذف حیدر با شروانشاه دارای منافع مشترکی بود - فرخ یسار را یاری دادند (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۲؛ عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۱۵؛ روملو، ۱۳۸۴: ۸۶۷).^{۱۳} اینکه فرخ یسار برخلاف پدرش نتوانست بدون کمک خارجی از عهده صوفیان قزلباش برآید، نشان از افزایش سریع قدرت شیوخ صفوی دارد.

در جریان اختلافات میان بایسنقر و رستم آق‌قویونلو، رستم برای از میان بردن رقیب خویش، ابتدا سه تن از فرزندان شیخ حیدر یعنی سلطان علی، ابراهیم و اسماعیل را که در قلعه استخر زندانی بودند آزاد کرد و سپس از قدرت نظامی درویش صفوی استفاده کرد. نیروی تحت فرمان وی که با صوفیان تقویت شده بود، طی نبردی نیروهای متحد بایسنقر و شروانشاه را شکست داده، بایسنقر را به قتل رساند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۸۴).

دید. اتخاذ این موضع، حکومت و مردم شروان را در مقابل یورش‌های سهمگین تیمور محافظت کرد و این امکان را به شروانشاه داد تا پایه‌های دولت خود را تا حد تبدیل شدن به قدرت اول منطقه قفقاز مستحکم نماید. او بدین ترتیب بعد از مرگ تیمور، میان طرف‌های متخاصم و معارض منطقه یعنی جلاپریان، قراقویونلوها و تیموریان از موضع بهتری برخوردار گردید.

موضوع حائز اهمیت در بررسی روابط خارجی سه شروانشاه دربندی مورد بحث در مقاله حاضر، همانا توجه به نقش و جایگاه مذهب در این روابط است. با مرور تاریخ روابط خارجی سه شروانشاه نخست دربندی و مناسبات آنها با قدرت‌های منطقه، بی‌اختیار به وجود نقش غیر ملموس عنصر مذهب در نوع روابط خارجی دولت شروان می‌توان پی برد. مناسبات سازش آمیز شروانشاهان با تیموریان و آق‌قویونلوها یعنی دو سلسله سنی مذهب، و مناسبات خصمانه آن دولت محلی با خاندان صفویه و دولت قراقویونلو که تمایلات شیعی داشتند، این احتمال را تقویت می‌کند که عنصر مذهب در چگونگی موضع‌گیری سیاسی جانشینان شیخ ابراهیم مهم بوده است. بنابراین می‌توان احتمال داد که تقابل شروانشاهان با قراقویونلو و صفویه تا حدی منشاء مذهبی داشته است. البته نباید منکر این واقعیت بود که به فرض اگر صفویه مدافع آئین تسنن نیز می‌بودند، باز هم با وجود نیروی نظامی تهدیدآمیز قزلباش، نگرانی خلیل الله و فرخ یسار از میل وافر شیوخ آن طریقت به قدرت طلبی دنیوی، منطقی بود. بالاخره اینکه در تحلیل علل سازش آسان میان شروانشاهان با تیموریان و آق‌قویونلوها و در مقام پاسخ‌یابی به این سوال که چرا هنگامی که تیمور، اوزون حسن و حتی یعقوب آق‌قویونلو با وجود اینکه امکان حذف دولت محلی شروان را داشتند، از این

بدین ترتیب رستم ضمن آن که رقیب خود را از میان برداشت، نیروی تهدید آمیز صفویان را نیز دوباره متوجه شروان نمود.

دو تن از قدرتمندترین اخلاف شیخ ابراهیم شروانشاه، در مواجهه با نیروی روزافزون صفویه محاسبات عجولانه‌ای داشتند و بنا به دلایلی که نمی‌توان با قطعیت از آنها سخن گفت، نتوانستند با نیروی پویای صفویان کنار بیایند. اختلافات مذهبی، پویایی ذاتی جنبش صفویه، تمایل بیش از حد این جنبش صوفی به توسعه‌گری که امکان هرگونه سازش میان آنها و رقبایشان را کاهش می‌داد و روابط سیاسی و سببی مستحکم میان شروانشاه و آق‌قویونلوها را می‌توان به عنوان دلایل احتمالی عدم سازش میان شروانشاهان و صفویان دانست. نخستین پی‌آمد ناسازگاری مورد بحث که توأم با ضعف روزافزون امپراتوری آق‌قویونلو صورت می‌گرفت، قتل فرخ یسار بدست شاه اسماعیل اول صفوی در ۹۰۶ هـ. ق / ۱۵۰۱ م. و مهمتر از آن، انقراض شروانشاهان در ۹۴۵ هـ. ق / ۱۵۳۸ م بود.^{۱۴}

نتیجه

در فاصله زمانی میان یورش‌های تیموری تا تأسیس سلسله صفویه (دوره‌ای بیش از یک قرن)، حکومت محلی شروان در دست سه شروانشاه از خاندان دربندی باقی ماند. دوره حکومت نخستین فرد از میان آنها یعنی شیخ ابراهیم، با گسترش امپراتوری تیموری به جانب غرب مواجه گشت و در دوره دو تن از جانشینان بلافصل وی، دو امپراتوری ترکمن یکی پس از دیگری قدرت اول منطقه بود. شیخ ابراهیم با آگاهی و درایت سیاسی کافی به این نکته که قدرت روزافزون تیمور در مقایسه با دیگر ارباب قدرت آن دوره تهدیدآمیزتر است، صلاح خویش را در تابعیت کامل از امیر جغتایی

می باشد (استرآبادی، ۱۳۷۴: ۷۵). این واژه از دوره مغول به بعد در فرهنگ اصطلاحات نظامی به معنای میمنه یا جناح راست ارتش متداول گردید.

۸- گویا بارتولد در این عقیده بر مطالب منجم باشی تکیه نموده است (ن.ک: منجم باشی، ۱۲۸۵: ۱۷۷).

۹- بنا به گفته طهرانی، عثمان بیگ آق قویونلو بلافاصله از فرصت استفاده کرده و تا ارزروم و دخارلو که از متصرفات قراقویونلو بود، پیش آمد (ن.ک: طهرانی، ۱۳۵۶: ۱۰۸).

۱۰- منوچهر از خاندان شاهی شروان و بنابراین یکی از رقبای تاج و تخت خلیل الله بعد از مرگ شیخ ابراهیم محسوب می‌شد. خلیل الله بعد از رسیدن به حکومت، منوچهر را به قتل رساند و چند تن از فرزندان او را متواری کرد. غفاری در تاریخ عالم آرا به این شورش درون‌خاندانی که اشاره کرده اما او از منوچهر و گشتاسف نام نمی‌برد و سه تن برادر شورشی خلیل را با عنوان کیقباد، اسحاق و هاشم نام می‌برد (ن.ک: غفاری، ۱۳۴۳: ۱۹۳).

۱۱- البته این شورش که با هدف براندازی شروانشاه صورت گرفته بود، از موارد استثنائی کشمکش‌های درون‌خاندانی شروانشاهان دربندی - بویژه در دوره سه شروانشاه نخست - محسوب می‌شود.

۱۲- ابوبکر طهرانی جنگ میان اوزون حسن و ابوسعید را مفصلاً شرح داده است (ن.ک: طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۸۸-۴۹۱).

۱۳- در میان منابع مختلف آن دوران، که به توصیف جنگ شیخ حیدر و آق‌قویونلوها پرداخته‌اند، تنها خواندمیر به این مطلب اشاره کرده است که صوفیان و دراویش بعد از قتل شیخ، میدان جنگ را ترک کردند (خواندمیر، ۱۳۴۳: ۴۲۳).

۱۴- اسماعیل در این نبرد که در حوالی قلعه گلستان روی داد، با هفت هزار صوفی بر لشکر بیست شش هزاری متحدان غلبه کرد (ن.ک: غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۵).

منابع

الف) کتابها

- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۳۹) **عجایب المقدور فی اخبار تیمور** (زندگی شگفت آور

عمل صرف نظر نمودند؟ می‌توان گفت که به احتمال قوی در کنار سایر عوامل، سه دلیل زیر در این امر دخیل بودند: الف: موقعیت مرزی دولت شروانشاهان (به عنوان مرز میان دارالاسلام و دارالکفر)، ب: قابلیت دربندیان در مقام مدافعه از ثغور اسلام در مقابل مهاجمان مسیحی (روسی و گرجی)، ج: محبوبیت فوق‌العاده خاندان شیخ ابراهیم در میان مردم شروان.

پی‌نوشت‌ها

۱- البته بلاذری اشاره کرده که یزید بن اسید سلمی در زمان منصور دوانیقی، «کس سوی تهیه کنندگان نفتا و نمک در سرزمین شروان فرستاد و از آنان خراج گرفت» (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۰۱). این خبر نشانگر آن است که پیش از دوره هارون، استیلای نسبی مسلمانان بر سرزمین مورد بحث تحقق یافته بود.

۲- از جمله مولف حدود العالم آن را با عنوان «دربند شروان» یاد کرده است (ن.ک: حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۵۲: ۹۵).

۳- عنوان «شروانشاه» احتمالاً قبل از اسلام به حاکمان این ناحیه اطلاق می‌شده است. این عنوان در دوره اسلامی توسط اعقاب والی عرب یعنی یزید بن مزید نیز مورد استفاده قرار گرفت. قاضی احمد غفاری با ارائه نسبنامه نسبتاً طولانی، نسب شیخ ابراهیم را به انوشیروان ساسانی رسانده است (غفاری، ۱۳۴۳: ۱۹۳-۱۹۲).

۴- هوشنگ بن کاووس آخرین حاکم از میان شروانشاهان موسوم به کسریانیان بود که با قتل وی، پسر عمویش، شیخ ابراهیم به عنوان شروانشاهی دست یافت (ن.ک: حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۴۴).

۵- به استثنای بعضی از سفرهای جنگی مثل فتح هندوستان. ۶- این جنگ منجر به اسارت بایزید اول، سلطان عثمانی به دست تیمور شد.

۷- برانقار (biranqar) یا برانقار، بنا به گفته استرآبادی محرف «بهروان قول» مغولی است که به معنی طرف راست

- رئیس نیا، رحیم (۱۳۸۰) **تاریخ عمومی منطقه شروان در عهد شروانشاهیان**، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، وزارت امور خارجه.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴) **احسن التواریخ**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰) **ایران در راه عصر جدید**، ترجمه آذر آهنچی، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۵۳) **مطلع السعدین ومجمع البحرین**، ج ۲، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: طهوری.
- سومر، فاروق (۱۳۶۹) **قراقویونلوها**، ترجمه وهاب ولی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سلماسی زاده، محمد (۱۳۷۵) **شیروان در دوره صفوی**، مجله ایران شناخت، تهران: شماره ۳.
- سیوری، راجر (۱۳۷۴) **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- **عالم آرای شاه اسماعیل** (مؤلف مجهول) (۱۳۴۹) با مقدمه، تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتب.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۳) **تاریخ جهان آرا**، به اهتمام مجتبی مینوی، تهران: کتابفروشی حافظ.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۶۳) **لب التواریخ**، به اهتمام سید جلال الدین تهرانی، تهران: بنیاد گویا.
- لسترنج، گای (۱۳۶۳) **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- تیمور)، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- استرآبادی، میرزا مهدی (۱۳۷۴) **سنگلاخ**؛ فرهنگ ترکی به فارسی از سده دوازدهم میلادی، ویرایش روشن خیای، تهران: نشر مرکز.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱) **سلسله‌های اسلامی جدید**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بارتولد، و.و. (۱۳۷۵) **جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ اسلام**، ترجمه لیلا ربین شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- باکیخانوف، عباسقلی (۱۳۸۳) **گلستان ارم**، ویرایش عبدالکریم علیزاده، تهران: ققنوس.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷) **فتوح البلدان**، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۳۵) **عالم آرای عباسی**، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۵۰) **ذیل جامع التواریخ**، به کوشش خان بابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.
- **حدودالعالم من المشرق الی المغرب** (مؤلف: مجهول) (۱۳۵۲) به تصحیح و اهتمام جلال الدین تهرانی، تهران: مطبعه مجلس.
- خزایلی، علیرضا (۱۳۸۲) **صفویان و منطقه شروان بر مبنای روایت صفوه‌الصفاء**، مجموعه مقالات **همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین**، تبریز.
- خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۴۳) **حبیب السیرفی اخبار افراد البشر**، به اهتمام عباس پرویز، ج ۳، تهران: مرکزی.
- **دایره المعارف فارسی** (۱۳۸۳) به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

- مستوفی قزوینی، حمد الله بن ابی بکر (۱۳۳۶) **نزه القلوب**، بکوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری، ج ۱.

- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۸۰) **روضه الصفاء فی سیره انبیا و الملوک و الخلفاء**، تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، ج ۶، تهران: اساطیر.

- مینورسکی، و (۱۳۷۵) **تاریخ شروان و دربند**، ترجمه محسن خادم، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.

- نطنزی، معین الدین (۱۳۳۶) **منتخب التواریخ معینی**، تصحیح ژان اوین، تهران: خیام.

- یزدی، شرف الدین علی (۱۳۳۶) **ظفرنامه**، به تصحیح محمد عباسی، تهران: امیر کبیر.

ب) منابع غیر فارسی

- طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶) **تاریخ دیاربکریه**، به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر، به مقدمه و حواشی فاروق سومر، جزء اول و جزء ثانی، تهران: کتابخانه طهوری.

- منجم باشی، احمد بن لطف الله (۱۲۸۵) **صحایف الاخبار**، ج ۳، مصر: مطبعه عامره.

-Mammadov, Suleyman (2002), **Azərbaycan tarixi**, Baki: Maarif, E1.